

اینرا هم نگفته نگذاریم که احتمال ضعیفی میرود که مؤلف زبدة التواریخ گزیده یعنی « جمال الدین ابوالقاسم کاشی » غیر مؤلف تاریخ اولجایتو « ابوالقاسم علی بن عبدالله بن محمد الکاشانی » [و مؤلف زبدة التواریخ (ظ) مظنون برلین و میرزا اسماعیل خان افشار] باشد ، چه اسم مؤلف این دو کتاب اخیر چنانکه صریحاً و اضحاً هم در دیباچه تاریخ اولجایتو و هم در دیباچه نسخه بی اسم مظنوناً زبدة التواریخ برلین و هم در دیباچه تاریخ بی اسم اسماعیلیه نسخه میرزا اسماعیل خان افشار مظنوناً زبدة التواریخ مذکور است « ابوالقاسم عبدالله بن علی بن محمد الکاشانی » است ، در صورتیکه نام مؤلف زبدة التواریخ مذکور در گزیده فقط « جمال الدین ابوالقاسم کاشی » است - یعنی کلمه « جمال الدین » علاوه دارد و ابدأ اسم او و اسم پدر و جدش را هم ندارد و فقط وجه اشتراکش با مؤلف زبدة التواریخ اولجایتو و نسخه برلین و افشار (= مظنوناً زبدة التواریخ) کنیه اوست یعنی ابوالقاسم و نسبت یعنی کاشی . این احتمال گرچه بسیار ضعیف است چه نبودن لقب « جمال الدین » در مقدمه تاریخ اولجایتو و زبدة التواریخ مظنون برلین و افشار دلیل عدم آن واضح است که نمیشود و نیز نبودن نام عبدالله بن علی بن محمد در عبارت گزیده نیز با تصریح او بکنیه او « ابوالقاسم » و نسبت او « کاشی » دلیل بر مغایر بودن اسم او با اسم صاحب تاریخ اولجایتو و زبدة التواریخ مظنون برلین و افشار نیز واضح است که نمیشود .

باری در کتابخانه دولتی برلین (پرچ نمره 368) نسخه از یک تاریخ عمومی که بر حسب دیباچه آن بایستی مشتمل باشد بر یک مقدمه و دو قسم محتوی بر تاریخ عام عالم از بدو خلقت الی فتح بغداد بدست هولاکو یعنی کما عبر عنه المؤلف نفسه تا آخر مستعصم آخر خلفای بنی عباس ولی در نسخه حاضره کما صرح به پرچ فقط نیمه اول کتاب موجود است و ذیل وقایع فقط تا حوادث سنه ۶۷۵ هجری ممتداست .
در نسخه مزبوره اسم خود کتاب ابدأ مذکور نیست (گرچه در ورقه a غلطاً

کسی نام « اب التواریخ » را نگاشته و نیز در کاغذ پاره که در طرف داخلی جلد کتاب چسبانیده شده نیز نام « جامع التواریخ » نوشته شده که هر دو عنوان کما صرح به پرچ و بلوشه غلط فاحش است) ولی صریحاً و واضحاً هم بتصریح پرچ و هم بنقل بلوشه در « مقدمه تاریخ مغول » (ص ۱۴۰ - ۱۴۲) که عین دیباچه نسخه مزبوره را [که مدتی از برلین خواسته بوده و نزد او عاریه بوده] نقل کرده نام مؤلف صریحاً و واضحاً « ابوالقاسم عبدالله بن علی بن محمد القاسانی » مسطور است که در اتحاد آن مؤلف با مؤلف تاریخ اولجایتو که فقط دو نسخه از آن در تمام دنیا تا آنجائی که عموماً اطلاع دارند موجود است یکی در استانبول در کتابخانه ایاصوفیه (رجوع شود به Tauer نمره 382) و دیگری در پاریس (رجوع بفهرست بلوشه ج ۱ نمره ۴۵۰) که این اخیر سوادی است از همان نسخه اول استانبول (که برای مرحوم شفر برداشته اند)، ابدأ و اصلاً جای شکی باقی نمی ماند چه نام مؤلف آن کتاب یعنی تاریخ اولجایتو هم صریحاً و واضحاً من جمیع الوجوه بعینه همین طور یعنی « ابوالقاسم عبدالله بن علی بن محمد الکاشانی » در دیباچه تاریخ اولجایتو مسطور است .

باری تکرار میکنم که این نسخه برلین چون نام خود کتاب در آن مذکور نیست معلوم نیست نام خود کتاب علی التحقیق چه بوده است [گرچه قریب بیقین است چنانکه خواهیم گفت که « زبدة التواریخ » بوده است] ولی قطع قطع یقین است که مؤلف آن کتاب با مؤلف تاریخ الجایتو یکی است بدون ادنی رایحه شک و تردیدی، پس این يك مسئله قطعیة یقینیة .

بلوشه در « مقدمه تاریخ مغول » (ص ۱۴۰ - ۱۵۰) فصل طویلی تحریر کرده و می خواهد در آن ثابت کند که رشیدالدین در جامع التواریخ تقریباً از سر تا باخر مسروق از تألیفات مختلفه همین عبدالله کاشانی است که در این باب ما در هامش ص ۱۴۴-۱۴۵ « مقدمه تاریخ مغول » « عقیده » او را بکلی رد کرده ایم و اینجا اعاده آن حرفه امانی کنیم .

بلوشه در فصل مذکور بدون اینکه دلیلی اصلاً و ابداً بیاورد بل ظاهراً فقط اتکاء بتصریح حاجی خلیفه که زبدة التواریخ نامی بجمال الدین ابوالقاسم محمد بن علی کاشی نامی نسبت میدهد [بلوشه از تصریح گزیده خبر نداشته] استنباط کرده است [ولی نمیگوید که استنباط کرده است بل ارسال المسامات] که این قطعه از تاریخ که در کتابخانه برلین موجود است قسمتی از زبدة التواریخ کاشانی است و اگر چه این استنباط به قید من خیلی نزدیک بواقع است نه اتکاء بقول حاجی خلیفه لاخلاف الاسم و تاریخ الوفاة بالاسم و تاریخ محتمل وفاة کاشانی مؤلف تاریخ الجایتو بلکه اتکاء بنسخه میرزا اسماعیل خان افشار که قسمت اسماعیلیه آن فعلاً نزد من امانت است و در آنجا آقای اقبال صر جاً واضحاً در پشت کتاب نوشته اند: تاریخ اسماعیلیه و نزاریه زبدة التواریخ ابوالقاسم کاشانی، بتاريخ دیمه ۱۳۱۱ از روی نسخه سقیم متعلق بدوست ارجمندم آقای میرزا اسماعیل خان افشار استنساخ شد که این تصریح ایشان باسم «زبدة التواریخ» با اینکه در متن کتاب - تا آنجا که من تتبع کرده ام - هیچ ندارد لابد از روی حدس و اجتهاد و استنباط ایشان، مثلاً از روی همین کتاب بلوشه یا غیر آن است. پس از اینکه زبدة التواریخ نامی کتابی از ابوالقاسم عبدالله بن علی بن محمد کاشانی فعلاً در طهران موجود است که موضوع آن مطنوناً [حیف که موضوع کتاب را از آقای اقبال بطور تفصیل و اشباع پرسیده ام یا پرسیده ام و یادم رفته است، بایستی از ایشان خواهش کنم که کتباً مینوشتند] تاریخ عام عالم بوده است و این قطعه نسخه برلین هم بتصریح دیباچه آن در تاریخ عام عالم بوده است ظن بسیار قوی بل متأخم بعلم حاصل میشود که نسخه بر این هم جزو همین کتاب آقای افشار یعنی قسمتی از همان کتاب بوده است باظهر احتمالات و چون نسخه آقای افشار که ما قلنا بتصریح آقای اقبال در پشت آن موسوم به «زبدة التواریخ» بوده است پس باز بهمان ظن قوی متأخم بعلم نسخه بر این هم که استنباط بلوشه نامش بالضرورة زبدة التواریخ خواهد بود [یعنی در صورتیکه که ما قلنا و ۹۱ درصد قید مهم همین است که اگر موسوم بودن نسخه افشار بزبدة التواریخ مسلم باشد یعنی از روی اجتهاد آقای اقبال

نباشد بلکه مصرح به در خود نسخه باشد] و هذا واضح .

باری باز تکرار میکنم برای توضیح مطلب که نسخه آقای افشار که سوادى از قسمت اسمعیلیه اش فعلاً روی میز من است يك چیز آن مسلم و قطعی و یقین است و يك چیز احتمالی و مظنون . آنچه مسلم و قطعی است آنست که نام مؤلف آن عیناً و عیناً و همان نامی است که در مقدمه تاریخ نسخه برلین و در سه مقدمه تاریخ اولجایتوی پاریس مسطور است ، یعنی ابوالقاسم عبدالله بن علی بن محمد الکاشانی . پس این دوم مسئله قطعیه ، یعنی یکی بودن مؤلف نسخه افشار با مؤلف نسخه برلین و با مؤلف نسخه تاریخ اولجایتو [و اول مسئله قطعیه که ما ذکرنا در پیش یکی بودن مؤلف نسخه برلین بود با مؤلف تاریخ اولجایتو] . پس قطعی قطعی شد که مؤلف این سه کتاب موجود حی حاضر یعنی تاریخ اولجایتو و تاریخ نسخه برلین و قسمت نزاریه نسخه افشار و بالنتیجه اصل خود تمام نسخه افشار یکنفر و يك شخص است و آن ابوالقاسم عبدالله بن علی بن محمد الکاشانی است .

و اما آن چیز احتمالی مظنون که ۹۹ در صد قریب بیقین است بودن اسم این نسخه آقای افشار «زبدة التواریخ» است در اصل نسخه و نبودن این اسم مکتوب بر پشت نسخه من و نتیجه اجتهاد و حدس و قیاس خود آقای اقبال از روی جفنگیات و روده - درازبهای بلوشه در کتاب مزبور یعنی «مقدمه تاریخ مغول» ص ۱۴۰-۱۵۰ .

تمام شد یادداشت‌هایی که میخواستم راجع باین سه کتاب یعنی تاریخ اولجایتو و نسخه برلین نمره 368 (از فهرست پرچ) و نسخه نزاریه موجود نزد من و مستنسخه از روی تاریخ بزرگتری متعلقه باقای افشار و راجع بمؤلف آنها یادداشت کنم فله الحمد والمنة علی ماوقفنا لتحقیق ماکنا نأمله . (39 . 2 . 3)

تألیف جمال الدین ابوالقاسم کاشی (گزیده ص ۸) : رجوع نیز برای ماخذی

که گشتم و ابدأ اسم این کتاب را در آنها نیافتم بوریقه^(۱) بهمین عنوان یعنی «زبدة - التواریخ عبدالله کاشانی» .

در تاریخ مغول آقای اقبال هم اصلاً و ابدأ ذکر از این زبدة التواریخ نیست و كذلك در «اساس فقه اللغة ایرانی» گایگر درج ۳ (ظ) . «در» تاریخ ادبیات فارسی برون اشاره بدان شده است فقط در ضمن تعداد مآخذ گزیده بدون هیچ هیچ شرحی و تفصیلی یا يك کلمه شیء زائدی بر دو کلمه خشک گزیده .

کذلك در «ترکستان» بارتولد ابدأ اسمی نه از زبدة التواریخ کاشانی و نه از خود او برده شده است .

در مقدمه «نامه تنسر» ، آقای مینوی اشاره بنسخه زبدة التواریخ کاشانی متعلق بمیرزا اسماعیل خان افشار کرده اند ولی اشاره دیگری از آن نیز که متعلق با آقای اقبال بوده کرده اند ولی این حرف ایشان گویا بنحو قطع و یقین باید سهو واضح باشد و نسخه آقای اقبال باید بدون شك فقط و صاف و ساده قسمتی از تاریخ عمومی جامع التواریخ باشد چه در عرض این چند سال که اینجا بودند و متصل صحبت از «زبدة» التواریخ کاشانی میشد اصلاً و ابدأ و بوجه من الوجوه هیچوقت نگفتند که نسخه از قسمتی از آن دارند .

زبر و بینة حروف :

شرحی از آن در بستان السیاحة ۷۹ .

زرق :

درست بمعنی نفاق یا بکلی قریب المعنی با آن : «زرق و نفاق

(بزم و رزم - در پشت آن یادداشت کرده ام) .

در سودی (بشرح دیوان حافظ) ۱۷۰:۳ زرق را در ردیف ریا انداخته که معلوم

۱- رجوع کنید به ص ۱۲۴ از همین جلد یادداشتهای قزوینی . (۱.۱) .

میشود که در نظر او زرق باریا مترادف یا متقارب المعنی بوده است: «یعنی زرق وریا بی ترک ایلام ای بکه».

در شعری دیگر از خود حافظ یا منسوب باو صریحاً زرق را باریا معاً در ردیف یکدیگر ذکر کرده است:

آتش زرق وریا خرمین دین خواهد سوخت حافظ این خرقة پشمینه بینداز و برو
(ص ۳۱۶)

زرکوب:

[شیخ الاسلام (شیراز نامه ۱۳۵، ۱۱۷) عز الدین مودود] متولد در ۵۶۲، شیراز نامه ۱۱۸ - و متوفی در ۶۶۳ - ایضاً ص ۱۲۰ و شدالازار^a ۱۳۶ - <در شیراز نامه> گوید یکصد و یکسال عمر کرد [بن [ابی الفضل] محمد بن [معین الدین] محمود الذهبی المشهور بزرکوب، شهر حال او در شدالازار^b ۱۳۵ - ۱۳۶^b و شیراز نامه ۱۱۷ - ۱۲۰ مسطور است.

ایضاً شیراز نامه استطراداً ۵۸ و ۵۹ و ۱۲۵ و ۱۲۹ و ۱۳۱ و ۱۳۹ م و ۱۵۴ و ۱۵۶. پسر او سراج الدین الحسین (شیراز نامه ۱۳۵) متوفی در سنه ۶۶۴. پسر دیگر او شیخ زین الدین علی بن عزالدین مودود زرکوب (شیراز نامه ص ۱۳۹ استطراداً).

پسر دیگر او بنام ابوالفضل محمد بن مودود ص ۱۲۵.

نام و نسب خود مؤلف شیراز نامه ص ۲ و ۱۰۲ و ۱۰۸ و ۱۵۸.

رجوع برای نسب نامه کامل صاحب شیراز نامه بحاشیه ما بر شدالازار مقابل ص ۱۳۶^b - ۱۳۷^a.

«این ضعیف از پدر خود شیخ الاسلام شهاب الدین ابوالخیر بن حسن بن مودود المشتهر بزرکوب شنیدم که...» (شیراز نامه ۱۰۸).

«و این ضعیف از پدر بزرگوار خود شیخ الاسلام شهاب الدین حمزه زرکوب

طاب ثراه استماع نمودم» (۱۰۲) .

« و این ضعیف از پدر خود شیخ الاسلام شهاب الدین حمزه زر کوب شنیدم که روایت فرمود از جد بزرگوار خود خواجه عزالدین زر کوب که ... »
 اجمالی از مآخذ راجع بشرح حال زر کوب معروف (عزالدین مودود بن محمد ابن محمود الذهبی المشتهر بزر کوب) در رقیقه^۱ گفته شد . و گفتیم نیز که صاحب شیراز نامه از اولاد این زر کوب بوده است . بعدها در پی چیز دیگر می گشتم دیدم در حبیب السیر جزء ۱ از جلد ۳ ص ۲۸ در جزو معاصرین ارغون شرح حال «نجم الدین زر کوب» نامی را دارد با دو بیت او که این دو بیت خیلی معروف است .

منم زر کوب و محصولم ز صنعت بجز فریادی و بانگی نباشد
 الخ

بعد در ریاض العارفین گشتم شرح حال همین نجم الدین زر کوب را با همین ابیات و بعضی ابیات دیگر دارد و او را تبریزی میخواند . پس بر فرض صحت این نسبت (یعنی تبریزی بقول ریاض العارفین) و این لقب یعنی نجم الدین (بقول حبیب السیر و ریاض العارفین) این زر کوب غیر زر کوب سابق یعنی عزالدین مودود خواهد بود ، چه عزالدین مودود شیرازی وجدشان اصفهانی الاصل بوده و اصلاً و ابداً خانواده شان ربطی بتبریز ندارند . پس حاصل اینکه دو زر کوب بوده اند ، بیکدیگر نباید اشتباه بشود . یکی عزالدین مودود زر کوب جدا علی صاحب شیراز نامه که شرح حالش در آن کتاب و در شد الازار مذکور و عصرش و تاریخ ولادت و وفاتش هر دو بکلی معلوم و واضح است .

دیگر این نجم الدین زر کوب که ابداً عصرش و تاریخ تولد و وفاتش و سوانح احوالش معلوم نیست و عجالهً فقط ذکری که از او دیده ام چنانکه ذکر شد یکی در حبیب السیر است و دیگری در ریاض العارفین .

ولی الآن که بمظان مختلفه رجوع میگردم نام او را در فهرست شعرای

مونس الاحرار هم دیدم . پس معلوم میشود عصر او نسبتاً قدیمی است ، یعنی قبل از ۷۴۱ که تاریخ تألیف آن کتاب است این شخص موجود بوده است .

بعد ترجیع بند مفصلی از او که ظاهراً بل بنحو قطع و یقین باستقبال ترجیع بند سعدی « بنشینم و صبر پیش گیرم » است در همان کتاب یعنی مونس الاحرار دیدم ص ۴۱۲-۴۱۷ که از اینجا معلوم میشود که وی بظن قریب و یقین بعد از سعدی یا اقلاباً معاصر وی بوده است و قبل از ۷۴۱ در حیات بوده و شاید در آن سنه بازم هنوز زنده بوده و بعبارة اخری واضح شد که وی از شعراء او آخر قرن هفتم یا اوایل قرن هشتم هجری بوده است * فله الحمد والمنة على الظفر بهذه الضالة و کتبه العبد الضعیف محمد بن عبدالوهاب بن عبدالعلی القزوی فی یوم الاثنين ۲۲ شوال ۱۳۵۶ هـ الموافق ۱۳ دسمبر ۱۹۳۷ المسیحی .

بعد الحمد لله دیدم که در گزیده ص ۸۲۵-۸۲۶ شرح حال مختصری از او دارد و صریحاً گوید معاصر ابقاخان بود ، پس وی از معاصرین سعدی است .



توضیحاً در کمال اختصار مضمون و ریقات سابقه را تکرار میکنیم . دوزر کوب بوده اند :

یکی عزالدین مودود عارف معروف و جد اعلاى صاحب شیراز نامه ، وی متولد در ۵۶۲ و وفات یافته در ۶۶۳ پس از صد و یکسال عمر بتصریح شیراز نامه .

دیگری از شعرای معاصر ابقاخان بوده بتصریح تاریخ گزیده، و ترجیع بند سعدی **<را>** جواب گفته، پس لابد مؤخر از زر کوب اولی بوده است یعنی وفاتش لابد مؤخر از وفات

* - و اینکه حبیب السیر او را در جزو معاصرین ارغون نوشته است صریحاً و واضحاً مؤید فرض اول، یعنی اینکه وی از رجال او آخر قرن هفتم بوده، میباشد - کما هو واضح . (م.ق.۰)

او بوده نه اینکه عصر اولی را درك نکرده بوده، چه کسی که معاصر با اباقاخان متوفی در سنه ۶۸۰ باشد تقریباً بنحو قطع و یقین عصر کسی را که در سنه ۶۶۳ یعنی ۱۷ سال قبل از وفات اباقاخان وفات یافته بوده البته درك کرده بوده ولی لابد در اوایل عمر خود سنین بکلی او آخر عمر آن پیر معمر صد و یکساله را درك کرده بوده است.

بعد دیدم که آقای محمد علی تربیت در « دانشمندان آذربایجان » بدون ذکر مأخذ ولی گویا مأخذشان یا روضات الجنان نامی است (۴) یا روضه الاطهار از روی سنگ مزار او در تبریز تاریخ وفات او را «خامس عشر رجب سنة اثنتین وعشر [کذا] وسبعمائة» نگاشته است. اگر «عشر» محرف عشرین نباشد (چنانکه عطف آن بواو عاطفه بر اثنتین و عدم حذف نون اثنتین مؤید این احتمال یعنی محرف بودن عشر از عشرین است) پس وفات نجم الدین زرکوب در سنه ۷۱۲ خواهد بود. ولی اگر چنانکه من گمان میکنم عشر محرف عشرین باشد پس وفات او در سنه ۷۲۲ خواهد بود.

باقی ماند يك مسئله و آن اینست که ممکن است از روی نسب نامه این نجم الدین زرکوب که در کتاب مذکور یعنی دانشمندان آذربایجان مسطور است هکذا: «نجم الدین ابوبکر بن محمد بن مودود الطاهری» که این نجم الدین زرکوب هم از همان خانواده زرکوبیان که صاحب شیراز نامه از آنهاست باشد چه [عزالدین] مودود که مقدم نام جد اعلاى این طایفه است که او ملقب بزرکوب بوده و همه اعضای متأخر این طایفه که معروف بزرکوب بوده اند از لقب این مودود مأخوذ بوده است این لقب ایشان رجوع بملاحظات ما در این خصوص در ورقه بزرگت علیحده راجع به نسب نامه صاحب شیراز نامه.

|| 38 . 8 . 13 : صلاح الدین زرکوب («سعدی نامه» ص ۶۹۹ ح ۲) تحقیق شود انشاء الله کیست این صلاح الدین زرکوب و آیا از همان طایفه زرکوب صاحب شیراز نامه است؟

جلوس

۱۱۶۳	کریمخان
۱۱۹۳	زکی خان
۱۱۹۴	صادق خان
۱۱۹۶	علیمرادخان
۱۱۹۹	جعفر خان
۱۲۰۳-	لطفعلی خان

(۱۲۰۹ بقاجار منتقل شد)

زین الدین [المظفر] بن سیدی الزنجانی:

که در مقدمهٔ مرزبان نامه نام او برده شده است و بغلط ما سیدی چاپ کردیم بجای «سیدی» نامش در تاریخ السلجوقیه اعمادالدین الکاتب برده شده است، بعد از فصد جاوای جاندار و فوت او از ورم موضع فصد در زنجان در سنه ۵۴۱ هیکوید و فی ذلك يقول زین الدین المظفر بن سیدی الزنجانی من قصیده:

عشرون الف مهند قد اُصلتت قلت مضاربها نکیة مبضع

(B. N. Arabe 2146, f. 139^b) طبع هوتسما ص ۲۰۴.

|| بعد الحمد لله شرح احوال زین الدین مظفر مذکور در تدوین رافعی (ص ۴۸۹

از نسخهٔ قاهره) در باب میم بدست آمد و نصه:

«المظفر بن السیدی بن المظفر السامانی ابوالنجم الزنجانی كانت اليه الاعمال الجلیلة من جهة السلطان و وساد (۲۲) للسلطان ملکشاه بن محمود و اشعاره و رسائله مشهورة وله قصائد فی مدح امیر المؤمنین المسترشد والمقتفی و المستنجد رحمهم الله

وله كتاب التوسل الى التوسل نفذه [= انفضه ؟] الى حضرة المسترشد وقد امر به منها
 [كذا ؟] وورد قزوين في عهد الامام احمد الغزالي رحمه الله وبعده ورايته كتب في
 صدر كتاب الى صديق له اقول لصاحب ضمت الكأس شاملهم (البيتين المذكورين في
 ابن خلكان في ترجمة الكيا الهراسي ١ : ٣٨٥ منسوبين الى يزيد) الا ان اهني (ظ : اهنا)
 العيش ما بهجت به صروف الليالي والحوادث نوم [هذا البيت المذكور في هامش ابن خلكان
 طبعة طهران في الموضوع المذكور مع باقى ابيات القصيدة] ، وقال في خلال الكتاب كان
 امامنا الغزالي احمد رضى الله عنه يعاق بعض غلمانه [ظ : غلمان] شرف الدولة وفتح
 بقزوين فيبينما صعد المنبر [كذا] في جامعها واطرق عليه رسمه (كذا ؟) اذ دخل الغلام
 كما شاء الغرام فرفع رأسه الامام وانشد :

لما تأملته يفتر عين برد	ولاح (لى؟) فى قميص غير مزرور
و دب ماء الحيا فى صحن دجنته	مثل العقار بدت فى ضر مخمور
اسبلت دمعى على خدى منهما	و قلت وا هربا من هتك مستور

و طرح عمامته الى القراء و نزل عن المنبر و ساعده الجماعة من الاكابر و دخل الخانقاه
 الذى يشرع الى الجامع بابه و انفض المجلس و كانت علاقته كما تليق بمحلة الشريف
 من العفة والنزاهة لقاءه الله رضوانه و روحه و ربحانه (التدوين فى ذكر اخبار قزوين
 للرافعى ص ٤٨٩^(١)).

١ - نگاه كنيد به نسخه عكسى التدوين متعلق به كتابخانه مرحوم قزوینی كه اکنون در
 كتابخانه دانشكده ادبيات محفوظ است . (١.١).

حرف ((س))

س

ساز:

(فعل بمعنی ساز بزن و همچنین سایر صیغ آن غیر فعل امر . ولی عَجَالَةً نمیدانم مصدر این فعل باین معنی ساختن است یا سازیدن).

ساعمر پرکن که برف گون آمد روز زان باده که لعل هست از آن رنگ آموز
بردار دو عود را و مجلس بفروز يك عود بساز و آن دگر عود بسوز
(از رباعیات منسوب بنخام ، مجموعه اکسورد)

و نیز :

مطرب مجلس بساز زمزمه عود ساقی ایوان بسوز مجمره عود
(بدایع ص ۲۲۹)

و نیز :

گاه گفتن بیا و چنگ بزن گاه گفتن بیا و رود بساز
(فرخی بقل آقای اقبال از آن)

و نیز :

سازنده اگر چه ساز نیکو سازد اما بی ساز ساز چون بنوازد
من آینه ام که می نمایم او را او خالق من که او مرا میسازد
(شاه نعمه الله ص ۵۴۶)

و نیز علی احتمال قوی این بیت حافظ :

چنگ بنواز و بساز از نبود عود چه باك آتشم عشق و دلم عود و تنم مجمر گیر
(غزل ۲۵۲)

زهر سازی خوش نمیسازد مگر عودش بسوخت کس ندارد ذوق مستی می گساران را چه شد
(حافظ خلخالی ص ۱۱۷)

وقت طرب خوش یافتیم آن دلبر طنّاز را ساقی بیار آن جام می مطرب بساز آن ساز را
(سعدی ، طبیات ۱۰)

و نیز درین بیت حافظ در غزل ۳۷۶ :

ارغنون ساز فلک رهزن اهل هنرست چون از این غصه ننالیم و چرا نخروشیم
قطعاً مراد از «ارغنون ساز» نوازنده ارغنون است، یعنی «ساز» اینجا صفت مشبّهه
است از سازیدن (یا ساختن؟) بمعنی نواختن ساز نه از ساختن بمعنی بعمل آوردن و
صنع . ولی مقصود ازین استعاره را یعنی اطلاق «ارغنون ساز» بطور استعاره بر فلک
و علاقه مشابّهت مابین آن دو را عجالةً نفهمیده‌ام .

در ضمن تفحص از معنی حقیقی و کنایه ارغنون دیدم برهان میگوید : « و بعضی
گفته‌اند که ارغنون ساز و آواز هفتاد دختر خواننده و سازنده است که همه یک چیز را
بیکبار و بیک آهنگ باهم بخوانند و بنوازند ، و این صریح صریح است کماتری که
«سازنده» بمعنی نوازنده ساز خیلی مستعمل بوده است و حتی در ثر و گویا همین امروزه
نیز بهمین معنی در محاورات مستعمل است . پس واضح شد که سازیدن (یا ساختن؟)
[و در هر صورت امر و مضارع و اسم فاعل و صفت مشبّهه او یعنی صیغی که زاء در آن ظاهر
همیشه] باین معنی یعنی نواختن ساز بکثرة مستعمل بوده است ، و مقصود از «ارغنون ساز»
بدون شبهه زهره است بقرینه این شعر دیگر او :

«در زوایای طربخانه جمشید فلک ارغنون ساز کند زهره بآهنگ سماع
(۲۹۳)

رجوع شود بوریقه «حافظ» (بعضی امثله تجرید) در جمله معترضه بین دو [] .
بسازی مطرب خوشخوان خوشگو بشر فارسى صوت عراقى
(۴۶۰)

ساس :

بمعنی حشره کوچک معروف عربی فصیح است ، قال فی اللسان : «السوس والساس

لغتان و هما العثة التي تقع في الصوف والثياب والطعام ... و ساست الشاة كثر قملها .
 پس معلوم میشود که اصل ساس بمعنی عموم کرم کوچک حبوبات و «بید» جامه‌های
 پشمینه و شیشه حیوانات و امثالها بوده است و سپس این معنی عام در طی استعمال
 فارسی زبانان اندکی تخصص یافته و بر یک نوع مخصوصی از انواع کرم و شیشه و بید
 که همین حشره منفوره معروف باشد بعدها اطلاق شده است منحصرأ .
 ولی اسم حقیقی این نوع حشره یعنی ساس معروف ما در عربی «بق» است که
 مفرد آن «بقه» است قال فی اللسان :

«البق الدارج فی حیطان البیوت و قیل هی دویبة من القملة حمراء منتنة الريح
 تكون فی السرر والجدر اذا قتلتها شممت لها رائحة اللوز المر» .
 امروز هم در شامات (یا در مصر) چنانکه از یکی از عربهای همان صفحات شنیدم
 ساس را بقه میگویند .

سألة :

در اسماء اجداد یکی (یا چند نفر) از عرفا :

- شیراز نامه ۱۰۰، ۱۰۸ ؛

- شدالازار^a ۱۳۱ - ۱۳۱^b و ۸۳^b - ۸۴^a و ۳۲^b - ۳۳^a فقط باسم « شیخ الشیوخ

ابوالحسین» که شیراز نامه عین همین حکایت راجع بابو حیان توحیدی را از همو باسم
 «شیخ ابوالحسن بن احمد سأل به که شیخ شیوخ عصر بود» نقل کرده (۱۰۸) .

- نفحات ۲۸۸ ر ۳۱۴ .

<سامانیان> :

جدول ذیل عمده از روی زین الاخبار < استخراج شده > مگر آنکه تصریح
 شود بخلاف آن .

- تولیت اسماعیل بن احمد بن اسد بن سامان خدا سامانی ماوراء النهر را سال ۲۷۹* «
- تولیت امیر ماضی اسماعیل بن احمد سامانی خراسان را « ۲۸۹
- وفات او و جلوس امیر شهید احمد بن اسماعیل « ۲۹۵
- قتل او و جلوس نصر بن احمد امیر سعید « ۳۰۱
- وفات او و جلوس نوح بن نصر امیر حمید « ۳۳۱
- وفات او و جلوس عبدالملک بن نوح امیر رشید « ۳۴۳
- [وفات او و جلوس منصور بن نوح امیر سدید (ابن الاثیر) « ۳۵۰]
- وفات او و جلوس نوح بن منصور امیر رضی (ابن الاثیر: سنه ۳۶۶) « ۳۶۵
- وفات او و جلوس منصور بن نوح « ۳۸۷
- خلع و سمل او و جلوس برادرش عبدالملک بن نوح « ۳۸۹
- توقیف او و ارسال او باوز کند بتوسط ایلیک خان و انقراض سامانیه « ۳۸۹

سجاوندی :

رجوع شود بدفتر یادداشتها ج ۲ ص ۲۶ - ۳۹ .

بعضی مسائل وقوف و غیره که بطور کلی آنها را «سجاوندی» گویند در اول قرآنی که آقای دکتر غنی دارند باسم «تجویدالقرآن» مسطور است .

سجّل:

سجّل عربی با احتمال قوی شاید از Sigillum لاتینی بمعنی مهر و sceau بیاید (رجوع به لاروس کبیر شش جلدی در کلمه Sigillographie) یا شاید هم

* - «وفیها [۲۷۹] ورد الخبر بموت نصر بن احمد و قام بما کان الیه من العمل وراء نهر بلخ اخوه اسماعیل بن احمد» (طبری ۳ : ۲۱۳۳) ، پس نصر بن احمد مذکور در متن نصر بن احمد دوم است و يك نصر بن احمد دیگری قبل ازو هم بوده است فلا تغفل.

برعکس ، یعنی لاتین از عربی گرفته شده باشد .

سجود هدهد :

يضرب مثلاً لكثرة السجود، قال ابن المعتز :

وصالت هدا هدة كالمجوس متى ترنيراتها تسجد

(المضاف والمنسوب ص ۳۸۴)^(۱)

ابن سراييون :

که لسترنج ازو دردو کتاب خودخیلی نقل میکند عجاله^۱ علی التحقیق نمیدانم که بوده است و بچه زبانی نوشته است؟ ولی در جدول ماخذ لسترنج در اول اراضی خلافت اسلامیة ص «یح» عصر اورا (با تاریخ تألیف کتاب اورا) در سنه ۲۹۰ هجری نوشته و از ص ۱۲ و ۱۳ همان کتاب برمیآید که ازو قطعه (نه کتاب تمامی) مانده است در وصف بین النهرین و دجله و گویا بغداد و بعضی شطوط و انهار دیگر . و نسخه ازو در ب م هست که لسترنج در JRAS سال ۱۸۹۵ چاپ کرده است . در جدول ماخذ «بغداد در عهد خلفای عباسی» نیز نام همین کتاب چاپ خودش را داده است . در اکتفاء القنوع و معجم المطبوعات اورا اصلاً نیافتم .

در تاریخ ادبیات ایران برون ۱: ۳۶۷ در جزو و فیات مشاهیر در قرن دهم مسیحی از جمله گوید «و ابن سراييون (متوفی در ۹۴۵ م [= ۳۳۴] تقریباً) مؤلف و صف بسیار ممتع بغداد که متنأ و ترجمه بتوسط گی لسترنج در روزنامه همایونی آسیائی ۱۸۹۵ چاپ شده است» انتهى ، ولی تاکنون ندانستم این مرد که بوده است و این چه اسمی است و اهل کجا بوده و چرا با این اسم غریب و صف بغداد بخصوصه را هرش گرفته بنویسد و آیا بزبان عربی نوشته ؟

۱- این یادداشت بخط استاد دانشمند آقای عباس اقبال آشتیانی است. (۱.۱).

بعد در فهرست کتب مطبوعه موجوده در ب م گشتم (دو جلد اخیر ضمیمه) نام ابن سراپیون را حواله میدهد به یوحنا بن سراپیون، در تحت این اسم گشتم معلوم شد کتابی طبی است نه کتاب جغرافی که در صدر آنم. بعد ذهنم رفت که شاید یوحنا بن سراپیون طبیب همان ابن سراپیون صاحب کتاب وصف بغداد باشد، باین ابی اصیبعه ۱۰۹:۱ رجوع کردم شرح حال مختصری از یوحنا بن سراپیون نام سریانی طبیب از اهل باجرمی (که قریه ایست نزدیک رقه از ارض الجزیره) دارد ولی نه عصرش را معین کرده است و نه کتابی از تألیفات او (جز دو کناش صغیر و کبیر) ذکر کرده است که راجع به جغرافی یا وصف بغداد و نحو ذلك باشد. ولی از اینکه کسی یکی از دو کناش او را در سنه ۳۱۸ از سریانی به عربی ترجمه کرده معلوم میشود که عصر او مقدم بر ۳۱۸ یا مقارن همان اوقات بوده است.

علی العجالة محتمل است که ابن سراپیون مؤلف جغرافیای بغداد همان ابن - سراپیون طبیب باشد و محتمل است که کس دیگر باشد و ظن من عجالة بشق اول یعنی اتحاد شخصین بیشتر متمایل است.

اینرا هم نگفتم که کتاب جغرافی سابق الذکر ابن سراپیون نسخه ایست خطی در ب م بنشان Add. 23379 (لستر نیج اراضی، ۱۳ ح) ولی نه این نمره و نه نام ابن سراپیون را در فهرست نسخ عربی ب م از ریو نیافتم، معلوم میشود در فهرست قدیم (طویل عریض حجیم) ب م باید باشد.

علی العجالة تا اینجا تحقیقات من راجع باین سراپیون رسیده است، بعدها هر چه علاوه شد باید بر اینجا الحاق نمود، ان شاء الله.

در دائرة المعارف اسلام ————— اصلاً و ابداً در «ابن» ابن - سراپیون را نیافتم.

و بعدها Mzik نامی گویا از اهالی مجارستان (هنگری) این نسخه را چاپ

کرده است در سنه ۱۹۳۰.

سرمه سلیمانی:

ظ = سرمه خفا (لطیفه غیبیه در شعری از حافظ (ظ)، ۶۰).

سطاره (نه ستاره):

لاجرم چون سطراره راست بود نتواند که کج رود جدول

(قصاید فارسی سعدی ص ۲۱۱)

این کلمه را بعینه بهمین املا یعنی سطراره با طاء مؤلف در کلیات نسخه و حید المملکی مورخه ۷۶۷ نوشته است بعکس نسخ چاپی که ستاره با تاء منقوط نوشته اند و لاشک ان الاول اعنی سطراره هو الاصح بل هو الصواب لا غیر

سعد بن زنگی:

مدت سلطنت او بتصریح و صاف ۱۵۵ و شد الازار^b ۹۹ (و بقی فی السلطنة و المملک تسعاً و عشرين سنة) و روضة الصفا و حبيب السیر بیست و نه سال بوده است. ولی عجب است که این کلمه نه در اغلب ماخذ دیگر مانند هر دو نسخه جامع التواریخ پاریس و نظام التواریخ چاپی و شیراز نامه چاپی به «سه» تصحیف شده است، و بتصریح گزیده و لب التواریخ [جهان آرا مدت سلطنت او را معین نکرده] مدت سلطنت او بیست و هشت سال بوده است.

سعد الدین محمد بن علی ساوجی:

وزیر غازان و اولجایتو، در سنه ۶۹۷ او با رشید الدین مشترکاً بوزارت غازان

نایل آمدند و تا آخر عمر غازان در این وظیفه بودند هر دو ، و همچنین پس از جلوس اولجایتو هر دو بالاشترک بوزارت اوباقی بودند تا در سنه ۷۱۱ که مابین دو وزیر نقاری دست داده و بتضریب مفسدان سلطان بر او متغیر شده در دهم شوال سنه ۷۱۱ با چند نفر از نوایش در محول بغداد بقتل رسانیدند (رجوع شود بوریقات رشیدالدین^(۱) برای تحقیق تاریخ انتصاب او بوزارت غازان که در بسیاری از مآخذ سهواً ۷۹۹ نوشته شده است بجای ۷۹۷ یعنی «سبع» تصحیف به «تسع» شده است ، و بوصاف ص ۳۴۷ بیعد و ۵۳۷ ، و تاریخ گزیده ص ۵۹۳ و ۵۹۷ ، و در الکامنه ۴ : ۱۰۱) .

سعدی:

خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان گفته : که شیرازی نباشد که ایقاق و غماز و گدا نباشد ، اگر خود فی المثل سعدیست در آن بیت که غمازی شخصی کرده بود که :
 هر بدیناریش سالی عمر ده تا بماند سیصد و پنجاه سال
 خواجه هزار فرموده بود و رسول سیصد و پنجاه رسانیده .

(تاریخ سلغریان زبدة التواریخ ابوالقاسم کاشی)

مولانا قطب الدین شیرازی فرمود که هر که از شیراز بسفر بیرون آمد سه حال عارض او شود : اول بزرگزاده بود ، دوم او را در راه غارتیده باشند تا راه انتجاع و گدائی مسدود نباشد ، سیم آنکه ایقاق و واقع باشد^(۲) .

|| تا حدی که اطلاع داریم قدیمترین کسی که از سعدی ذکر کرده و صاف همشهری اوست که در قسمت اول از کتاب خود که بین ۶۹۹ و ۷۰۲ یعنی پنج شش سال بعد از فوت سعدی تألیف شده میگوید ، در داستان سعایت مجد الملک یزدی : « در هر حال اثبات

۱- نگاه کنید بوریقات رشیدالدین که در صفحات ۱۱۰ تا ۱۱۶ همین جلد چاپ شده

است (۱.۱)

۲- این باور داشت بخط آقای عباس اقبال استاد دانشمند دانشگاه است. (۱.۱)

این ذکر یکی از حاضران این دو بیت از گفته سعدی شیرازی رحمة الله علیه برخوردار است :
 گر خردمند ز اجلاف جفائی بیند تا دل خویش نیازارد و درهم نشود
 سنگ بد گوهر اگر کاسه زرین شکند قیمت سنگ نیفزاید و زر کم نشود
 ترجمه آنرا این دو بیت در قلم آمد حدواً بحدواً والفاظاً بالفاظ :

ان زال ند من الاندال منقصة حاشي له ان يذيب النفس بالضجر
 فالتبر من حجر اذ صار منكسراً فالتبر تبر و ما يزداد في الحجر

(تاریخ و صاف ص ۹۹) (۹)

|| شعری از سعدی در جامع التواریخ طبع بلوشه ص ۸۴ که اسم سعدی در آن شعر مذکور است .

|| مطلبی راجع باو و صاحب و صاف و مکاتبة ایشان بایکدیگر (در مکتوب آقای اقبال وارده در ۲۲ مه ۱۹۳۹) .

ابو سعید ، سلطان - :

(۸۵۵-۸۷۳)

- ابن سلطان محمد بن میرانشاه بن امیر تیمور گورکان مقتول بدست حسن بیک آق قویونلو در صحرای مغ-ان (دولتشاه ۴۷۸) مابین رود ارس و اردبیل (ظ) در ۲۲ رجب ۸۷۳ .

- رجوع بلین پول بجدول مقابل ص ۲۶۸ ،

- و بجهان آرا (ص ۴۳۸ - ۴۳۹) ،

- و فهرست کتب من در عنوان « Qatremère : مطلع السعدین » و عنوان

« شرح تجرید » ،

- و بحیب السیر ۳ : ۳ : ۱۹۱ (و صفحات دیگر همان کتاب) ،

- و بتاریخ ارقام ورق ۶۴^b - ۶۵^b ،

این یادداشت بخط آقای عباس اقبال استاد دانشگاه است . (۱ . ۱) .

- و بمطلع السعدين ص [از سنوات ۸۵۵ بيمد] ،
- و بروضة الصفا ص [از سنوات ۸۵۵ بيمد] .

سهنگامی :

قبر او در کنار آب تیکه است (= رود ایللی ؟ ظ)
(دفتر «تذکره الف» ص ۱۷)

سلاجقه روم :

(عمده بطبق ابن بیبی)

- ۱- عزالدین قلج ارسلان ثانی [بن مسعود اول بن قلج ارسلان اول بن سلیمان اول بن قتلش بن اسرائیل بن سلجوق]، وفات او در منتصف شعبان ۵۸۸، «کتاب» ابن بیبی ازین پادشاه شروع میشود .
- ۲- غیاث الدین کیخسرو اول بن عزالدین مذکور (۵۸۸) گویا چند ماهی فقط، سلطنت کرد و سپس برادرش سلیمان شاه ملک را از دست او بیرون برد .
- ۳- رکن الدین سلیمان شاه ثانی .
- جلوس : ۵۸۸ یا ۵۸۹ - وفات : ۶۰۰ یا ۶۰۱ یا ۶۰۲ در ۶ ذی القعدة .
- ۴- عزالدین قلج ارسلان ثالث پسر (شماره) ۳ .
- جلوس : فقط چند ماهی ۶۰۰ یا ۶۰۱ یا ۶۰۲ .
- ۳ bis - غیاث الدین کیخسرو اول مجدداً
- جلوس ثانوی : ۶۰۱ یا ۶۰۲ - قتل او : ۶۰۸ ، مخدوم صاحب راحة الصدور .
- ۵- عزالدین کیکاوس اول بن غیاث الدین کیخسرو اول .
- جلوس : ۶۰۷ یا ۶۰۸ - وفات : ۶۱۶ یا ۶۱۷ ، چهارم شوال .
- ۶- علاء الدین کیقباد اول بن غیاث الدین کیخسرو اول ، برادر مذکور قبل .
- جلوس : ۶۱۶ یا ۶۱۷ (ظ) - وفات : ۳ یا ۴ شوال سنه ۶۳۴ .

این آن پادشاهی است که بامتحدین خود باسلطان جلال‌الدین منکبرنی در یاس چمن نزدیک ارزنجان در ۲۷ یا ۲۸ رمضان ۶۲۷ جنگ کرد و سلطان جلال‌الدین شکست فاحشی خورد که دیگر بعد از آن شکست کمر راست نکرد تا در سال بعد بدست اکراد کشته شد. و نیز در عهد همین علاء‌الدین کیقباد بود که بنا بر تحقیق آقای بدیع‌الزمان خراسانی **بها** و **لد** پدر مولانای روم با اهل و عیال و فرزند مهاجر از بلخ و پس از قضای فریضه حج بقونیه آمد و در آنجا رحل اقامت افکند و در حدود سنه ۶۲۸ در عهد همین سلطان در قونیه وفات نمود.

۷- غیاث‌الدین کیخسرو ثانی بن علاء‌الدین کیقباد اول.

جلوس: ۶۳۴ - وفات: ۶۴۲ یا ۶۴۳ یا ۶۴۴.

در عهد این پادشاه است تاخت و تاز دوم مغول بممالک روم سرداری بایجونویان که در ۶ محرم سنه ۶۴۱ در کوسه داغ از نواحی ارزنجان مابین بایجونویان مذکور با این غیاث‌الدین کیخسرو جنگ سختی روی داده غیاث‌الدین کیخسرو مغلوب و ممالک روم که تا کنون مستقل تام‌الاستقلال بود بحیطه استیلای مغول **در آمد** و تحت‌الحمايه ایشان گردید.

تاخت و تاز اول مغول در عهد پدر این غیاث‌الدین کیخسرو علاء‌الدین کیقباد بود در سنه ۶۲۹ که فوجی از عساکر جرماغون تا نواحی سیواس تاختن بردند ولی این تاخت و تاز اول فقط يك دست اندازی بود و دوامی نکرد، وانگهی تا نواحی سیواس مغول پیشتر نرفتند و دوباره بیورت خود بصحرای مغان مراجعت کردند.

۸- عز‌الدین کیکاوس ثانی بن غیاث‌الدین کیخسرو ثانی.

جلوس: ۶۴۲ تا ۶۴۳ - فرار او باستنبول و از آنجا بقرم حدود ۶۵۸ یا ۶۵۹ یا ۶۶۰.

وفات عزالدین مذکور در حدود سنه ۶۷۷ است در قیرم پس از
بسر بردن ۱۸ سال در غربت و این عزالدین کیکاوس بود که در ۲۳
رمضان سنه ۶۵۴ بابایچو نویان در خان علائی از محال آق سرا
جنگ نموده شکست فاحشی خورد.

۹- رکن الدین قاج ارسلان رابع بن غیاث الدین کیتخسرو ثانی.

سلطنت بالاقراء: از حدود ۶۵۸ یا ۶۵۹ یا ۶۶۰ تا ۶۶۴.

برادر عزالدین کیکاوس ثانی مذکور قبل از او. در غالب ایام
عمر مابین این دو برادر باستمداد از مغول نزاع و کشمکش
بود تا بالاخره در سنه ۶۵۴ پس از شکست فاحش عزالدین
کیکاوس مذکور قبل از بابایچو نویان در خان علائی و روی کار
آمدن معین الدین پروانه مشهور از آن تاریخ ببعده که بدسایس
و اقدامات گوناگون بالاخره بوظیفه پروانگی [یعنی
حاجب الحجابی] این رکن الدین نایل آمد باستمداد از مغول
و قدری کار این رکن الدین ازین ببعده بنای قوت را گرفت تا
حدود ۶۵۸ یا ۶۵۹ یا ۶۶۰ که کمادکرنا عزالدین باستنبول و
از آنجا بقرم فرار کرد و این رکن الدین ظاهراً مستقل و منفرد
بملك گردید، ولی زمام حقیقی مملکت بدست حاجب الحجاب او
معین الدین پروانه مذکور بود، تا پس از مدتی حرص استیلا
و استبداد معین الدین پروانه او را بر آن داشت که سلطان را
هلاک کند و خود مالک الامر مطلق گردد لهذا ازو در نزد امراء
مغول شکایت نمود و او را بتمایل باشامیان متهم ساخت. امراء
مغول رکن الدین را از قونیه با قسرا طلبیده در ۲ جمادی الاولی
سنه ۶۶۴ در اثناء میهمانی هلاک ساختند.